

## ثامن الائمه حضرت امام رضا(ع)

امام رضا(ع) در یازدهم ذی‌قعدة سال 148 قمری و به روایتی در یازدهم ذی‌حجه سال 153 در مدینه منوره دیده به جهان گشود...



شهادت ثامن الائمه حضرت امام رضا(ع) در سال 203 هجری قمری

امام رضا(ع) در یازدهم ذی‌قعدة سال 148 قمری و به روایتی در یازدهم ذی‌حجه سال 153 در مدینه منوره دیده به جهان گشود.

پدر ارجمندش امام موسی کاظم، امام هفتم شیعیان و مادرش نجمه تکتم معروف به ام‌البینین(س) بودند.

امام رضا(ع) در 35 سالگی، پس از شهادت پدرش امام موسی کاظم(ع) در زندان بغداد، در رجب سال 183 قمری به امامت رسید و مدت امامت آن حضرت، بیست سال بود.

امام رضا(ع) از آغاز تولد تا زمان شهادت خویش با شش تن از خلفای عباسی به نام‌های: منصور دوانقی، مهدی، هادی، هارون الرشید، امین و مأمون عباسی معاصر بود و ایام امامت آن حضرت، مصادف بود با خلافت هارون، امین و مأمون.

یکی از حساسترین مقطع زندگی امام رضا(ع) و حتی مهمترین مقطع امامت شیعیان، مسافرت اجباری آن حضرت به خراسان و پذیرش ولایت‌عهدی مأمون عباسی است، که سرانجام، شهادت آن حضرت در همین مسافرت به وقوع پیوست.

آن طوری که از مأمون(هفتمین خلیفه عباسیان(نقل شده است، وی در نبرد با برادرش امین، نذر کرده بود که در صورت پیروزی بر سپاهیان امین و به چنگ آوردن خلافت اسلامی، قدرت را به شخصی که افضل آل ابی‌طالب(ع) باشد بسپارد.

هنگامی که سپاهیان مأمون عباسی پس از تصرف شهرهای ایران، وارد عراق شده و با کشتن امین، بغداد و سایر بلاد اسلامی را به تصرف خویش درآوردند، مأمون در نشست با حضور فضل و حسن از فرزندان سهل، مقصود خویش را آشکار ساخت و از آن دو(که

یکی مقام وزارت و امور سیاسی کشور و دیگری سرداری سپاه و امور نظامی وی را بر عهده داشت)خواست که مقدمات حضور امام علی بن موسی الرضا(ع) به عنوان برترین و والاترین شخصیت آل ابی‌طالب(ع) در خراسان را فراهم کنند.

مأمون گفت: ما أعلم احداً افضل من هذا الرجل علی وجه الأرض؛ من در کره زمین، شخصیتی بالاتر و والاتر از این شخص امام رضا(ع) برای پذیرش خلافت اسلامی سراغ ندارم.

مأمون در اجرای نیت خود، بسیار جدی بود و از مخالفت مخالفان و دشمنان اهل‌بیت(ع) واهمه‌ای نداشت. وی، به یکی از سرداران سپاه خویش به نام جلودی مأموریت داد که از خراسان به مدینه رفته و امام رضا(ع) و بسیاری از علویان بزرگوار را با خود به خراسان آورد.

جلودی به مدینه رفت و دعوت مأمون عباسی را به امام رضا(ع) ابلاغ کرد. با این که علویان و نوادگان امامان معصوم(ع) از این دعوت بسیار خرسند شده و خود را آماده مسافرت کرده بودند، ولی امام رضا(ع) اطمینانی به اظهارات مأمون نداشت و خواسته‌هایش را واقعی نمی‌دید. به همین جهت، حاضر به مسافرت نگردید. ولی جلودی اصرار کرد و امام رضا(ع) را با اکراه و اجبار به این سفر بزرگ

وادر نمود.

امام رضا(ع)، فرزند خردسالش محمد تقی(ع) را در مدینه جانشین خویش قرار داد و به همراه برخی از علویان و یاران خویش عازم خراسان شد. آن حضرت پس از عبور از بصره، وارد ایران شد و در مسیر راه با استقبال شایان ایرانیان مشتاق اهل‌بیت(ع) روبرو گردید. برای امام رضا(ع) در شهرها و بین راه‌های ایران، از جمله قم و نیشابور، داستان و کرامت‌های زیادی به ظهور رسیده که در کتب تاریخ و سیره امامان معصوم(ع) بیان شده است.

امام رضا(ع) پس از آن که به "مرو" مرکز حکومت مأمون‌عباسی در خراسان رسید، با استقبال مأمون و درباریان و قاطبه مردم روبرو شد. مأمون برای امام رضا(ع) احترام ویژه‌ای قائل شد و وی را بر همگان، از جمله علویان و عباسیان برتری داد و در تکریم و تعظیم او، هیچ‌گونه کوتاهی نکرد.

وی به امام رضا(ع) عرض کرد: من می‌خواهم خود را از خلافت اسلامی خلع کرده و آن را به شما واگذار کنم. نظر شما در این باره چیست؟

امام رضا(ع) از پذیرش آن امتناع کرد. چون می‌دانست که مأمون در گفتارش صداقت ندارد و می‌خواهد او را از این راه بیازماید و یا اگر حکومت را به وی واگذار کند، آن حضرت را پس از مدتی از میان برداشته و خود دوباره حکومت را به دست گیرد و از این راه، مشروعیت حکومت غاصبانه خویش را به اثبات رساند.

مأمون که از پذیرش خلافت اسلامی از سوی امام رضا(ع) ناامید شده بود، به آن حضرت پیشنهاد کرد که ولایت‌عهدی وی را بپذیرد. مأمون در این باره اصرار کرد و حتی به گونه‌ای امام رضا(ع) را تهدید کرد. وی به امام رضا(ع) گفت: عمر بن خطاب در هنگام مرگش، شورایی متشکل از شش نفر برای انتخاب جانشین خود برگزید، که یکی از آنان، جدت علی بن ابی‌طالب(ع) بود. وی با آنان شرط کرد که هر کسی مخالفت ورزد، گردنش را با شمشیر بزنند.

امروز، من از تو می‌خواهم که ولایت‌عهدی مرا بپذیری و چاره‌ای جز پذیرفتن آن نداری!

امام رضا(ع) که در مقابل تهدید جدی مأمون روبرو شده بود، چاره‌ای جز رضا و تسلیم ندید. آن حضرت، ولایت‌عهدی مأمون را با

شرایطی پذیرفت.

امام رضا(ع) فرمود: در صورتی ولایت‌عهده‌ی تو را می‌پذیرم که مسئولیت امرونه‌ی در حکومت تو با من نباشد، در چیزی فتوا ندهم و در دعوی‌ی داوری نکنم و کسی را عزل و یا نصب ننمایم و آیینی را که هم اکنون در خلافت تو رایج است، تغییر ندهم. مأمون، تمام خواسته‌های امام رضا(ع) پذیرفت.

امام رضا(ع) می‌خواست با این شرایط به او و همگان تفهیم کند که آن حضرت، از عناصر خلافت نیست و نقشی در حکومت ندارد و هیچ‌گونه مسئولیتی از جانب حکومت متوجه او نیست و از این که ولی‌عهد خلیفه است، یک امر اجباری و به عبارتی تشریفاتی، بیش نیست.

مأمون، پس از آن که توانست امام رضا(ع) را به پذیرش ولایت‌عهده‌ی حاضر نماید و از آن حضرت، پاسخ مثبت بگیرد، بسیار شادمان شد و در آغاز، نشست‌های خصوصی با سران کشوری و لشکری و خانوادگی برقرار کرد و ولایت‌عهده‌ی امام رضا(ع) را به اطلاع آنان رسانید و هفته بعد، در نشست‌های عمومی، تمامی سران کشوری، لشکری، درباریان، نظامیان، قاضیان، فرهنگیان و افسار مختلف مردم را بار عام داده تا با امام رضا(ع) بیعت نمایند.

مأمون، نخست به فرزند خود عباس و سپس به سایرین دستور داد که با آن حضرت بیعت کنند. از آن هنگام، لباس سیاه عباسیان به رنگ سبز که لباس علویان بود، تغییر پیدا کرد و همگان سبزی پوش شدند. هم چنین بیرق‌ها و پرچم‌های عباسیان که به رنگ سیاه بود، تبدیل به سبز گردید.

مأمون در آن ایام به شکرانه پذیرش ولایت‌عهده‌ی از سوی امام رضا(ع)، دستور داد موجب و حقوق یک‌ساله کارمندان و سپاهیان را یکجا پرداخت نمایند.

سخن‌سرایان و شاعران دوستدار اهل‌بیت(ع) که قریب به دو قرن نمی‌توانستند از ترس خلفای اموی و عباسی و عاملان آن‌ها، نامی از اهل‌بیت(ع) ببرند، یک‌باره، زبان به تمجید و توصیف اهل‌بیت عصمت و طهارت(ع)، از جمله امام رضا(ع) گشودند و در این باره سخن‌ها و شعرهای فراوان در مجلس مأمون و در خارج مجلس سرودند.

مأمون نیز فرمان داد که به نام امام رضا، سکه زنند و پول رایج و رسمی آن زمان را به نام آن حضرت، منقش گردانند. هم چنین به تمام سخن‌گویان و خطیبان جمعه دستور داده شد که در هنگام سخنرانی، نام امام رضا(ع) را با توصیف و تعظیم بیان کنند.

در آن سال، مأمون، امیری حج را به اسحاق بن موسی، برادر امام رضا(ع) سپرد و او را به همراه حاجیان خراسان، روانه مکه نمود و به وی دستور داد در تمامی شهرهای بین راه، مردم را از ولایت‌عهده‌ی امام رضا(ع) باخبر گرداند.

بدین طریق آوازه ولایت‌عهده‌ی امام رضا(ع) در تمامی شهرها طنین افکن شد.

در مدینه منوره، عبدالحمید بن سعید، خطیب وقت، به هنگام خطبه در فراز منبر رسول خدا(ص) چنین گفت: ولی‌عهد المسلمین علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی(ع).

شیعیان و دوستداران اهل‌بیت، فرصت و موقعیت بسیار مناسبی پیدا کرده تا پس از سال‌ها اختناق و فشار، بار دیگر راه و رسم خویش را آشکار و حقانیت مذهب خود را اثبات کنند. علویان، به ویژه نوادگان امام جعفر صادق(ع) و فرزندان امام موسی کاظم(ع) به خاطر وجود مبارک امام رضا(ع)، موقعیت‌های ممتازی در حکومت مأمون پیدا کرده و در ایران، عراق، حجاز و یمن به منصب‌هایی رسیدند.

در خراسان نیز به خاطر گفتمان‌ها و رفتار دلنشین و زیبای امام رضا(ع)، هر روز محبوبیت آن حضرت و گرایش مردم به سوی اهل‌بیت(ع) زیادتر می‌شد.

روند چنین پروسه‌ای، خوشایند مأمون نبود. زیرا وی می‌خواست از ولایت‌عهده‌ی امام رضا(ع) برای مشروعیت و مقبولیت عمومی حکومت غاصبانه خویش، استفاده‌ی ایزاری کند، ولی امام رضا(ع) با درایت خویش، نتیجه را به عکس خواسته‌های مأمون کرد و به همگان تفهیم نمود که خلافت عباسیان، مشروعیت ندارد و باید به خاندان پیامبر(ص) که شایسته‌ترین افراد امتند برگردد. مأمون با زیرکی و فطانت خویش به این امر پی برد و خود را بازنده میدان دید. بدین جهت، درصدد معارضه پنهانی با امام رضا(ع) برآمد.

از سوی دیگر، در عراق و به ویژه در بغداد، شورش‌هایی برضد مأمون پدید آمد و عباسیان در غیاب مأمون، وی را از خلافت خلع کردند و ابراهیم بن مهدی عباسی را به تخت خلافت نشانده و با او بیعت کردند. حسن بن سهل که از سوی مأمون، فرماندهی کل سپاه و حکومت عراق و بخش‌های عربی را بر عهده داشت، با مخالفان مأمون به نبرد پرداخت ولی این‌گونه رویدادها را از مأمون، پنهان نگه می‌داشت و تلاش می‌کرد که اخبار عراق به وی نرسد.

امام رضا(ع) که از این‌گونه خبرها اطلاع داشت، آن‌ها را به مأمون گوش‌زد می‌کرد. این امر، سبب شد که فضل بن سهل، از موقعیت خویش و برادرش حسن بن سهل در نزد مأمون احساس خطر کرده و از جانب مأمون، متهم به پنهان‌کاری گردند. بدین لحاظ تلاش می‌کرد که امام رضا(ع) را از چشم مأمون بیندازد و وی را نسبت به آن حضرت بدگمان کند.

امام رضا(ع) در برابر رفتار و کردار غیرانسانی و غیراخلاقی سرداران و زمامداران عباسی، اظهار ناخوشایندی می‌کرد و مأمون را در قبال آن‌ها مسئول می‌دانست. آن حضرت، در برابر کردار و رفتارهای ناپسند خود مأمون نیز ساکت نمی‌شد و وی را نسبت به آن‌ها، هشدار داده و درستی و راستی راه را به وی نشان می‌داد.

مأمون در ظاهر از نقدها و پیشنهادهای امام رضا(ع) استقبال و اظهار خوشنودی می‌کرد ولی در باطن، بسیار رنج می‌برد و به تدریج وجود امام رضا(ع) را بر خود سنگین می‌دید.

وی در صدد برآمد تا به طریقی، این امام همام را از سر راه خویش برداشته و به حکومت دلخواه خود، بدون مراقبت و مزاحمت کسی ادامه دهد.

به هر تقدیر، در بازگشت مأمون و درباریان و کارگزاران حکومتی او از خراسان، جهت عزیمت به سوی عراق، و انتقال مقر حکومت از "مرو" به "بغداد"، در آغاز، فضل بن سهل به توطئه مأمون، در حمام سرخس ترور گردید و به قتل رسید. پس از آن، امام رضا(ع) در طوس به توطئه مأمون، مسموم گردید و پس از دو روز بیماری شدید، به شهادت رسید.

پس از آن که امام رضا(ع) به شهادت رسید، مأمون یک شب و یک روز، شهادت آن حضرت را مخفی نگه داشت و سپس به سراغ محمد بن جعفر بن صادق(ع) که عموی امام رضا(ع) و بزرگ علویان بود، فرستاد و او را از درگذشت امام رضا(ع) باخبر گردانید. مأمون در جمع علویان سوگوار، ابراز اندوه و تأثر نمود و بدن شریف امام رضا(ع) را به آنان نمایاند که ببینند، هیچ آزاری به آن حضرت نرسید و به مرگ طبیعی از دنیا رفت.

مأمون برای پنهان داشتن توطئه ننگین خود و فریب دادن علویان و محبتان اهل بیت در شهادت امام رضا(ع) بسیار گریه و ناله کرد. وی گفت: ای برادر! چه قدر بر من گران و سنگین است که تو را چنین ببینم. من آرزو داشتم که پیش از تو از دنیا بروم، ولیکن خدای سبحان آن چه را اراده کند، به انجام می‌آورد.

آن گاه دستور داد که بدن شریف آن حضرت را غسل و کفن نمایند و خود وی، جنازه آن امام شهید را بدوش گرفت و به محلی که هم اکنون مرقد شریفش است، تشییع نمود و در همان جا که در جوار قبر پدرش هارون الرشید است، دفن نمود.

محل تدفین امام رضا(ع)، پیش از آن، خانه و ملک حمید بن قحطبه بود که در روستای سناباد قرار داشت. هنگامی که هارون الرشید در سال 193 هجری قمری به هلاکت رسید، وی را در آن جا به خاک سپردند. مأمون پس از شهادت امام رضا(ع) می‌خواست بدن شریف آن حضرت را پشت قبر پدر خود هارون الرشید قرار دهد، به طوری که قبر هارون، قبله امام رضا(ع) گردد. ولی در هنگام کندن قبر، سنگ بزرگی نمایان شد که کندن آن، غیرممکن بود. اما در روبروی قبر هارون، کندن قبر با مشکلی مواجه نبود. بدین جهت، قبری برای امام رضا(ع) در پیش روی قبر هارون کندند و آن حضرت را در آن دفن نمودند. هم اکنون، مرقد مطهر و منور امام رضا(ع)، قبله قبر هارون الرشید است. گفتنی است که در ظاهر امر، غسل و کفن و نماز بر بدن امام رضا(ع) به دستور مأمون انجام گرفت، ولی در واقع و عالم معنی، بدن امام معصوم(ع) را باید امام معصوم دیگری غسل و کفن نماید. به همین جهت، روایات فراوانی وارد شده‌است که امام محمد تقی(ع) از مدینه(با کرامت و قدرت الهی) به خراسان رفت و بدن شریف پدرش امام رضا(ع) را غسل و کفن نمود و بر وی نماز به جای آورد.

درباره تاریخ شهادت امام رضا، اکثر مورخان، صفر سال 203 قمری را ذکر کرده‌اند ولی از این که در چه روزی از این ماه بود، اتفاق نظر ندارند. برخی از آنان، آخرین روز از ماه صفر و برخی دیگر، روزهای دیگری را بیان کرده‌اند.

هم چنین برخی از آنان، شهادت آن حضرت را در 23 ذی‌قعدة سال 203 قمری می‌دانند.

جانشین امام رضا فرزندش امام محمد تقی(ع) بود که به عنوان نهمین امام معصوم، رهبری شیعیان را بر عهده گرفت.